

نظری به نگرانی پروین اعتصامی از طبقه محروم جامعه

دکتر صغیر احمد

دانشیار، بخش عربی و فارسی،

دانشگاه کلکته، کولکاتا.

Email: sagir_cu69@yahoo.in

رخشنده اعتصامی معروف به پروین اعتصامی، یگانه دختر میرزا یوسف اعتصامی آشتیانی، از تابناک ترین ستارگان سپهر ادب فارسی می باشد که در سال 1285 هجری شمسی در تبریز به معرض وجود آمد. او در شش سالگی همراه با خانواده خود به تهران مهاجرت کرد و با مشروطه خواهان و ادب پروران آن زمان آشنا شد و از همان اوایل کودکی به دلیل این که خانه اش همواره از سخن سرایان و نویسندگان نام آور پر بود، به مطالعه کتابهای مختلف به خصوص شعر و شاعری گرایید. او از پنج سالگی به کمک پدرش با مطالعه آثار سخنوران برجسته فارسی آشنا شد و از استادانی مثلاً ملک الشعرای بهار و دهخدا که از آشنایان و دوستان صمیمی پدرش بودند و به خانه اش رفت و آمد می کردند، در یادگیری اصول شعر و شاعری و اصول وزن عروض استفاده کرد. پروین به سن دوازده سالگی در نتیجه این ارتباط با دانش دوستان و ادب پروران مذکور منظومه ای به نام *ای مرغک* را به قالب مسقط سرود که شعری است سمبولیک که به توسط آن همه را به کار و کوشش برا نگیخته است و تشویق به این امر کرده است که مردم نباید بیکار و بی پروا در خانه بمانند و مسؤولیتهای خود را بر عهده نگیرند.

پروین مقدمات زبان فارسی و عربی را در خانه خود نزد پدر و معلمین خصوصی فراگرفت. سپس وارد مدرسه دخترانه آمریکایی تهران شد و با موفقیت تمام در سال 1303 هجری شمسی فارغ التحصیل شد و در آنجا زبان انگلیسی را به نحوی فراگرفت که برای مدتی در همان مدرسه به تدریس زبان انگلیسی پرداخت. پروین در سال 1313 به عقد پسر عموی پدرش، فضل الله اعتصامی که رئیس شهربانی کرمان شاه بود، درآمد ولی این عقد به دلیل مغایرت در طبع پروین و همسرش، دیرنپاید و ازدواجش سرانجام به جدایی کشید. پروین پس از آن در کتابخانه دانشسرای عالی به عنوان کتابدار مشغول به کار شد و در سال 1320 هجری شمسی بعد از سپری کردن زندگانی مختصری سی و پنج ساله خود، این دنیای فانی را برای همیشه به درود گفت و در قلم به خاک سپرده شد¹

پروین از آغاز روحیه ای حساس داشت و حوادث نامناسب و نامساعد روزگار او را حساس تر ساخت. این حساسیتِ طبع او در بسیاری از شعرهای او منعکس است. پروین در ظرفِ مدّتِ عمرِ کوتاهش باحوادث ملال آور و مصیبت بار برخورد کرد. او در خانه شوهرش فقط دو و نیم ماه اقامت داشت و به موجب اختلاف لطافت طبع خود با رفتار نظامی همسرش نتوانست با او زندگی بکند و بالاخره از او طلاق گرفته به خانه پدرش برگشت. پروین این سختیها و تلخ کامیها را با متانت و خونسردی تحمل می کرد که ناگهان روزگار بر دلش داغ بزرگی نهاد و او را از سایه عاطفت پدر مشفق و مهربانش محروم ساخت. این فاجعه ناگهانی وی را منقلب ساخت. او در یک قطعه به نام در تعزیت پدر غم و اندوه خود را به ابیات دلسوز و جانگداز چنین ابراز نموده است:

پدر آن تیشه که بر خاک توزد دست اجل	تیشه ای بود که شد باعث ویرانی من
یوسف نام نهادند و به گرگ دادند	مرگ گرگ تو شد ای یوسف کنعانی من
رفتی و روز مرا تیره تر از شب کردی	بی تو در ظلمتم ای دیده نورانی من
بی تو اشک و غم و حسرت همه مهمان منند	قدمی رنجه کن از مهر، به مهمانی من
گنج خود خواندیم و رفتی و بگذاشتیم	ای عجب، بعد تو با کیست نگهبانی من 2

مرگ پدرش زندگانی او را به شدت متأثر کرد. او که اکنون یتیم شده بود ولی از قبل از این رویداد غم انگیز، از احوال و اوضاع یتیمان و رنجدیدگان با خبر بود و احساس درد و غم و اندوه ستمدیدگان و رنجبران و مسکینان و یا به عبارت بهتر، همه مردم طبقه محروم جامعه را با خود داشت و شعرهای مختلف او نمایانگر این احساس است و حالانکه بنا به گفته خود:

دهر بسیار چو من سر به گریبان دیده است چه تفاوت گنَدش سر به گریبانی من 3

ولی او همواره مسایل عامه مردم به خصوص طبقات محروم اجتماع را در اشعار خود مطرح کرده است و پیوسته از بدحالی و بیچارگی آنها نگران بوده است. در قطعه *اندوه فقر بد حالی و ناسازگاری* یک زن پیر را به پیرایه ای بیان کرده است که تصویر هر یک از مردم طبقه پایین جامعه که بگذرانند زندگانی خود در اضطراب و نابسامانی و آوارگی می شوند به چشم خواننده مجسم می شود. زنی که مویش به دلیل پنبه رسی سفید شده است و قامتش خمیده و چشمش بی نور گشته است؛ زنی که در تاریکی شب خانه اش همواره تاریک است و جامه اش به موجب کهنه و فرسوده شدنش پُر از وصله هایی است که دیگر مجال وصله زدن را ندارد؛ شبها بوی لطیف غذاهای مطبوع و خوشمزه خانه همسایگان را می شنود ولی مجبور است گرسنه به خواب برود؛ بیچارگی و درماندگی اش اکثراً او را می

گریاند و متأسفانه کسی از او دلجویی نمی کند حتی توانگران و ثروتمندان نیز غمخوارش نیستند.
پروین مطالب بالا را چنین به رشته ابیات کشیده است. ملاحظه کنید:

با دوک خویش پیرزنی گفت وقت کار	کاوخ! ز پنبه ریشتنم موی شد سفید
از بس که بر تو خم شدم و چشم دوختم	کم نورگشت دیده ام و قامتم خمید
نور از کجا به روزن بیچارگان فتد	چو گشت آفتاب جهانتاب ناپدید
یک جای وصله در همه جامه ام نماند	زین روی وصله کردم از آن روز هم درید
من بس گرسنه خفتم و شبها مشام من	بوی طعام خانه همسایگان شنید
پرویزنست سقف من از بس شکستگی	در برف و گل چگونه تو اند کس آرمید
سیلابهای حادثه بسیار دیده ام	سیل سرشک زان سبب از دیده ام دوید
پروین توانگران غم مسکین نمی خورند	بیهوده اش مکوب که سرد است این حدید ⁴

پروین در یک منظومه که در قالب قطعه سروده شده است، وضع و حال ناگوار و دشوار دختری تهیدست را به قلم آورده است. این قطعه در واقع حکایتی است از نکبت و بینوایی و بدبختی دختر خرد ساله ای که مادرش از دنیا رفته است. دختری که مادرش هیچوقت او را نوازش نکرد؛ هیچکس درد و غم و اندوهش را حس نکرد؛ هنگام راه رفتنش در راه های ناهموار و لغزان وقتی نتوانست تعادل خودش را حفظ بکند و به زمین افتاد، کمی دستش را نگرفت. کسی برای مرتب کردن مویش برایش شانه نخريد تاچه رسد که اسباب بازیها برای او فراهم آوزد؛ چنین دخترکه انگشتهایش شانه ای برای او است، روزی لباس کهنه و فرسوده و وصله دار را به تن کرده به مهمانی رفته است و دختران دیگر که به اصطلاح از طبقه بالای جامعه هستند و در آنجا حضور داشتند، گره بر ابرو افکنده به او خیره می شوند و به او طعنه می زنند و مسخره اش می کنند و به قیافه زار و نزارش خنده می زنند و او سخنهاي سرزنش آمیز آنها را با خاموشی و بردباری به گوش می دهد و متحمل این همه بد رفتاری و گستاخی آنها می شود. آنگاه زبانش را می گشاید ولی نه به سرزنش و ملامت آنها و نه به شکایت از آنها بلکه بدین حقیقت و واقعیت که کسی نمی تواند درد و غم و اندوه بینوایان و بیچارگان را حس بکند تا او نیز تلخی آن درد و غم را نچشد. حکایت این دختر مفلس و بینوا که در واقع حکایتی است از همه بینوایان و بیچارگان جامعه که مردم به خصوص مردم طبقه بالای جامعه با آن سروکاری ندارند. پروین در شعرهای خود چنین مسایل و موضوعات را مطرح کرده مردم را از بدحالی و بیچارگی محرومان جامعه که واقعا بسیار غم انگیز و دلگداز است، آگاه کرده است. این دختری

مادر، مادری را در این حال که دخترش را بوسه می دهد، می بیند و این آرزو را در دل می پروراند که
ایکاش او هم مادری داشت که او را بوسه می زد ولی افسوس که این حسرتش برای همیشه به دلش
خواهد ماند و آرزویش هرگز بر آورده نخواهد شد. پروین این همه مطالب را با احساسات خود
آمیخته به چه روش جالب و دلنشین به میان آورده است که می توان با ملاحظه ابیات زیر تخمین زد:

دختری خرد به مهمانی رفت	در صف دخترکی چند، خزید
آن یک افکند بر ابروی گره	وین یکی جامه به یکسوی کشید
این یکی وصله زانوش نمود	وان به پیراهن تنگش خندید
آن ز زولیدگی مویش گفت	وین زیرنگی رویش پرسید
گفت خندید به افتاده سپهر	زان شما نیز به من می خندید
چه شکایت کنم از طعنه خلق	به من از دهر رسید آنچه رسید
نیستید آگه از این زخم، از آنک	مار ادبار شما را نگزید
مادرم دست بشست از هستی	دست شفقت به سر من نکشید
شانه موی من، انگشت من است	هیچکس شانه بر ایم نخرد
کس به رویم در شادی نگشود	آنکه در بست، نهان کرد کلید
کس درین ره نگرفت از دستم	قدمی رفتم و پایم لغزید
مادری بوسه به دختر می داد	کاش این درد به دل می گنجید
من کجا بوسه مادر دیدم	اشک بود آنکه ز رویم بوسید
خرم آن طفل که بودش مادر	روشن آن دیده که رویش می دید
مادرم گوهر من بود ز دهر	زاغ گیتی، گهرم را دزدید ⁵

پروین در منظومه نغمه رفوگر احوال کارگران و رنجبران مفلس را به زبان یک رفوگر چنین

بیان می نماید:

من به هر جایی که مسکن می کنم	با من آنجا بخت بد هم مسکن است
جامه ها کردم رفو اما به تن	جامه ای دارم که چو پرویزن است
دیده تا یارای دیدن داشت دید	این چراغ اکنون دگر بی روغن است
من به صد خونابه یک نان یافتم	نان نخوردن بهتر از خون خوردن است ⁶

پروین در عده ای از منظومه های خود مانند اشک یتیم، طفل یتیم، بی پدر، شکایت پیرزن، ای رنجبر، سرود خارکن، نغمه رفوگر، نغمه خوشه چین و قلب مجروح و غیره، بدحالی و بیچارگی محرومان جامعه را موضوع شعر خود ساخته است و در آن نه فقط مسایل بیکاری و بینوایی و بیچارگی و پریشانی و دشواری مردم طبقه پایین جامعه را موضوع مورد بحث قرار داده است بلکه برای حل این مشکلات آنها را پیوسته به سعی و عمل دعوت و به کار و کوشش ترغیب کرده است و برای تشویق آنها مطالب را به پیرایه های مختلف و با کمال سادگی و پاکیزگی و متانت و جذابیت ادا کرده است. بنا به گفته او "کوشنده همیشه رستگار است". او همچنین در جایی می گوید:

بی رنج کسی نیافت آرام بی سعی، نخورد مرغ دانه 7

او در یک منظومه به نام کارآگاه که سراسر آن در تشویق و ترغیب است و در واقع حکایتی است از گربه ای که به سبب ضعف پیری حوصله شکار کردن را نداشت ولی به موجب همت بلند و تدبیر نیک موفق شد آتش گرسنگیش را فرونشاند و بذکر این حکایت پروین در حقیقت همه را به این امر دعوت می کند که برای به دست آوردن چیزی مردم باید از تدبیر و رأی خود کار گرفت. چنانکه می گوید:

گربه پیری ز شکار اوفتاد	زار بنالید و نزار اوفتاد
گربه چون آن همت و تدبیر کرد	آن شکم گرسنه را سیر کرد
تا نرود قوت بازوی تو	نشکند ایام ترازوی تو
روی متاب از ره تدبیر و رأی	تا شودت پیر خرد رهنمای 8

پروین در بسیاری از شعرهای خود مردم به خصوص محرومان جامعه را به سعی و عمل و نیکوکاری و قناعت و تهذیب نفس برمی انگیزد. او مردم را به عزت نفس و مناعت طبع و بلند همتی و برد باری و تحمل نیز دعوت کرده است تا وضع زندگانشان بهتر شود به جهت این که او راه حل مشکلات محرومان اجتماع را در همین چیزها می بیند. چند شعر از منظومه های مادر دور اندیش و سرود خارکن به ترتیب ملاحظه کنید:

بی رنج نوک و پا نتوان چینه جست و خورد	گر آب و دانه ایست به خونابه خوردن است
با طعمه ای ز جوی و جری اکتفا کنید	آسیب آدمی است هر آنجا که ارزن است
از آب و دان خانه بیگانگان چه سود	هر کس که منزویست ز اندیشه ایمن است
جایی که آب و دانه و گلزار و سبزه ایست	آنجا فریب خوردن طفلان مبرهن است 9

جو درهست حاجت به دیوار نیست
ترا برگ و نوشی در انبار نیست
کزین بهترش هیچ معیار نیست
بسازار درم هست و دینار نیست
ببین کیست آن کو گرفتار نیست
بیینی که سهل است و دشوار نیست¹⁰

میچ از ره راست بر راه کج
ز بازوی خود خواه برگ و نوا
ز روقت باید به کار آموذ
گهی کم به دست اوفتد گه فزون
مگوی از گرفتاری خویشتن
به دشواری اردل شکیبای کنی

به علاوه، پروین، علم و دانش را وسیله بزرگی در راه بهبودی زندگانی فلاکتبار محرومان جامعه حساب می کند. "فراگرفتن دانش به انسان، فراخ سینگی و دیده گستردگی می بخشد" 11 و در نتیجه آن خود پرستی و سستی و تنبلی از او دور می شود و فرصت را غنیمت می داند و وقتهایش را در کار بیهوده به باد نمی دهد به دلیل این که اگر خود خواهی و خود پرستی و سستی انسان ازین نرود این چیزها او را از میان خواهد برد. "انسان باید بر مبنای دانش و تجربه، بیشترین بهره را از فرصت های کوتاه زندگی ببرد" 12. از دیدگاه پروین فقدان علم و دانش در مردم به خصوص زنان موجب پستی و خواری آنها است. او در این مورد اندیشه ها و افکار خود را چنین به سلک ابیات کشیده است:

گراز میان نرود رفته ایم ما زمیان
که نرخ جامه بهمان چه بود و کفش فلان
ز رنگ جامه زربفت و زبوررخشان
سزاست گوهر دانش نه گوهر الوان¹³

بساط اهرمن خود پرستی و سستی
همیشه فرصت ما صرف شد درین معنی
چو آب و رنگ فضیلت به چهره نیست چه سود
برای گردن و دست زن نکو پروین

و در جای دیگری گوید:

مرد یا زن برتری و رتبت از دانستن است¹⁴
روح باید که از این راه تو انگر گردد¹⁵

پستی نسوان ایران جمله از بی دانشی است
علم سرمایه هستی است نه گنج زرو مال

به هرحال، پروین شاعری است انسان دوست و لذا همدردی و غمخواریش نسبت به مردم به خصوص آنهایی که وابسته به طبقات پایین جامعه هستند و به دلیل بی عدالتی ها و ناروایی ها رنج می برند، در شعرهای گوناگون او متجلی است. این همدردی و غمخواری نزد پروین به منزله آسایش و نیکنامی است و انسانی که دارای این صفت می باشد او را می توان فرشته نامید.

چنانکه می گوید:

برای خاطر بیچارگان نیاسودن¹⁶
زانکه این نکته بایدت خواندن

شنیده اید که آسایش بزرگان چیست
گویمت شرط نیکنامی چیست

خاری از پای عاجزی کردند	گردی از دامنی بیفشاندن 17
تا دیگران گرسنه و مسکینند	برمال و جاه خویش نیفزاید
در محضری که مفتی و حاکم شد	زربیند و خلاف نفرماید
تا بر برهنه جامه نپوشاند	از بهر خویش بام نیفزاید
تا کودکی یتیم همی بیند	اندام طفل خویش نیاراید
مردم بدین صفات اگریابی	گر نام او فرشته نهی، شاید 18

سخن کوتاه این که شعرهای پروین جنبه های گوناگونی دارد اما در مقاله حاضر فقط و فقط جنبه خاصی را در نظر گرفته شعرهایش مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت. به هر حال سخن بسیار است که ممکن نیست در این مقاله مختصری به احاطه تحریر آید.

فهرست مراجع:

1. برای تفصیلات زندگانی پروین اعتصامی رجوع شود به *از نیما تا روزگار ما*، یحیی آربن پور، انتشارات زوار، تهران، 1374، ص 40-539 و کتابهای دیگر.
2. *دیوان پروین اعتصامی با دیباچه ملک الشعرای بهار*، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، 1384، ص 61-260
3. همان، ص 216
4. همان، ص 16-115
5. همان، ص 20-117
6. همان، ص 76-174
7. همان، ص 41
8. همان، ص 60-61
9. همان، ص 80-178
10. همان، ص 197
11. همان، ص 17
12. همان، ص 17
13. همان، ص 256
14. همان، ص 262
15. همان، ص 212
16. همان، ص 257
17. همان، ص 259
18. همان، ص 215